

روانشد بقله چنانچه
 در افتاد در قلعه شور
 علی را چون نزد جمعی بی شک
 زیاد همی گشت از حرب چند
 بزدلست حم را ای مفضل
 بچینید ای قله گشت سبت
 به بار بسیارید در قلعه فک
 حنائت قیامت بچه خود
 که او جیدر خود دل زینند
 ای کس که سب با بدنه آن خود
 ای کس که تا نهد جیدر رسیده
 در آن زخمه نهد در نام او
 بکاید رخ پش او بر زمین

بد صد هزاران لعل کوه
 ز شین که به دماغان زدیک
 از آن بسیار گشته زار
 بفرق علی تر باران سنگ
 بز دلوه از قمر شهر خدا
 نه بکند و بلکه بر هفت گشت
 نمازند حمد ز زبان جمله مال
 که نمصد لعل ز بر دیو آرا
 بز دلوه بند می آهن گشت
 که چند دیکه را بر طم لکده راه
 که در رنقله چنان زخمه دید
 بگشت او بکرده ای هفت بار
 بزدل جیدر لعل قبله بر زمین

بگشت او

بگشت او به بالاد لر سوار
 بخندن رسید او با پندار باز
 بنام ابید که صفه کارزار
 بنام ابید که صفه ر صوفی
 بنام ابید که صفه یکن لطف
 بنام ابید که صفه عم رسول
 با بند در خندق او انتظار
 در آن قلعه در آمده شو شب که
 به آن دشمنان خود مقابله
 بز خویش بر صد هزار آن
 بیکیا الش بخس در زدند
 مقاتل بر لکمه او از درو
 تو شخصی بد در گمان قضا

برود رفت از شکم ما
 بنام جیدر و جیدر سر فروز
 بنام ابید که آن شیر در فدا
 بنام ابید که آن شیر در جفا
 بنام ابید که آن شیر در جفا
 بنام ابید که آن شیر در جفا
 بنام ابید که آن شیر در جفا
 بنام ابید که آن شیر در جفا
 بنام ابید که آن شیر در جفا
 بنام ابید که آن شیر در جفا
 بنام ابید که آن شیر در جفا
 بنام ابید که آن شیر در جفا